

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این مسئله است که اگر بعضی از اعمال حج حرجی شد و شخص این حج را انجام داد آیا مجزی از حجة الاسلام است یا خیر؟ مبانی این مسئله را ذکر کردیم. نکته ای که وجود دارد این است که امام خمینی (قده) می فرماید: «فلو كان نفس الحج ولو ببعض اجزائه حرجيا او ضرريا على النفس فالظاهر عدم الاجزاء»^[1]؛ یعنی یک تردید مائی در کلماتشان هست همان گونه که وقتی عبارت شهید اول (قده) را خواندیم، در آنجا این گونه وارد شده بود: «احتمل عدم الاجزاء»؛ یعنی شهید ابتدا فرمود: «لو قارن بعض المناسك احتمال عدم الاجزاء»؛ یعنی خود شهید این را به عنوان یک احتمال مطرح کرد. مرحوم امام می فرمایند: «فالظاهر عدم الاجزاء»، مرحوم سید هم که این طرف قضیه فرمود: اجزاء محقق است؛ زیرا ایشان در قاعده لاجرح ترخیصی است.

دیدگاه فقیهان در مسئله

برخی از فقها اجزاء را قوی دانستند و عدم الاجزاء را به عنوان احتمال مطرح کرده اند. بعضی هم مثل فاضل هندی در کشف اللثام عدم الاجزاء را اختیار کردند و اجزاء را به عنوان یک احتمال ضعیف مطرح کردند؛ یعنی اینطور نیست که مسئله خیلی روشن باشد تا بگوئیم این که مرحوم امام فرمودند: «فالظاهر»، از این باب است که در قاعده لاجرح یک عده قائل به ترخیص اند، بلکه یک بیان هم این است که بگوئیم این که می فرماید: «الظاهر عدم الاجزاء»، مخصوصاً در جایی که یک ضرر بر نفس وارد می شود بگوئیم ضرر بر نفس حرام است، اما آن یک متعلق دیگری دارد غیر از متعلق در باب حج است؛ یعنی کسی که طواف انجام می دهد اگر این طواف مقارن با ضرر بر نفس شد، بگوئیم اینجا حرمت روی عنوان دیگری می رود و وقتی حرمت روی عنوان دیگری رفت، چرا این مطلوبیت طواف از بین برود؟! چرا واجب بودن یا مستحب بودن آن از بین برود؟ این مطلوبیت باقی می ماند.

در اینجا صاحب جواهر (قده) این استدلال شهید اول را مطرح کرده (که «ذلک من باب تحصیل الشرط») و آن را معنا می کند و آن «لو قارن المناسك ضرری على النفس»^[2] را هم معنا می کند. جلد هفدهم جواهر هم راجع به این مسئله که چرا اینجا مسئله احتمال هست اگرچه صاحب جواهر به این نحو مطرح نمی کند، اما از کلام ایشان این مطلب به خوبی استفاده می شود. در اینجا این مسئله 45 تمام می شود.

مسئله 66 مروه الوثقی

مرحوم سید بعد از این مسئله در مسئله بعدی می فرماید: «إذا حجّ مع استلزامه لترك واجب أو ارتكاب محرم لم يجزه عن حجة

الاسلام»^[3]؛ اگر حج مستلزم ترک واجب یا فعل حرام بشود، مُجْزِی از حَجَّة الاسلام نیست. این مسئله خیلی مسئله مهم و مورد ابتلائی است که اگر حج مستلزم ترک یک واجب اهم بشود یا مستلزم یک فعل حرام اهم بشود، اینجا حکم چیست؟

قبلاً در مسئله 43 تحریر الوسیله امام خمینی(قده) فرمود: «و لو استلزم ترک واجب اهمّ أو فعل حرام کذلک یقدم الاهمّ»^[4]؛ اگر حج مزاحمت کرد با یک واجب اهم یا مزاحمت کرد با یک حرام اهم، قاعده تزامم باید جاری شود و اهمّ مقدم می‌شود. بعد طبق قاعده تزامم اگر شخص اهمّ را انجام نداد و خود حج را انجام داد، طبق قاعده تزامم (اگر کسی عصیان کرد اهم را و فعل المهم) فقها می‌گویند این مهم صحیح و مجزی است؛ یعنی یک واجب اهمی در کار است، واجب اهم این است که الآن در شهرش بماند و حفظ جان مادرش را کند، اما این را رها کرد و حج انجام داد. طبق قاعده تزامم این حَجَّش صحیح و مجزی است.

در آنجا متعرّض مسئله 66 مرحوم سید نشدیم. نظر سید در این باب چیست؟ اگر حج با یک واجب اهمی تزامم کرد یا با یک محرم اهم، مرحوم سید تفصیل می‌دهد، بین جایی که حج استقرار پیدا کرده و آنجایی که حج استقرار ندارد به این بیان که آنجایی که حج استقرار ندارد، اگر حَجَّش را انجام داد این حج باطل بوده و مجزی از حَجَّة الاسلام نیست، شاید به عنوان یک حج مستحب قرار بگیرد اما مجزی از حجة الاسلام نیست، «إِذَا حَجَّ مَعَ اسْتِزَامَةٍ لِّلرَّكِّ وَاجِبٍ أَوْ ارْتِكَابٍ مُحَرَّمٍ لَمْ يَجْزِهِ عَنِ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ إِنِ اجْتَمَعَ سَائِرُ الشَّرُوطِ»؛ اگرچه همه استطاعت‌ها را داشته اما باز مجزی از حجة الاسلام نیست. بعد می‌گوید: این در صورتی است که مستقر نباشد، اما اگر مستقر بود یعنی حج قبلاً برایش مستقر شده، الآن امسال که می‌خواهد انجام بدهد مزاحمت با یک واجب اهم یا محرم اهم دارد اینجا اگر حَجَّش را انجام داد مجزی است.

مرحوم سید در فرض اول (که حج بر او مستقر نیست) می‌فرماید: اینجا بعضی‌ها برای عدم اجزاء از راه قاعده ضد وارد شدند، به این بیان که گفته‌اند: امر به شیء (یعنی امر به اهم) مقتضی نهی از ضد خاصش (یعنی حج) است. مرحوم سید می‌گوید: ما با هر دو مبنا مخالفیم، هم امر به شیء را مقتضی از ضد خاص نمی‌دانیم و قبول نداریم امر به شیء مقتضی از نهی به ضد خاص باشد و هم نهی در عبادات را موجب فساد می‌دانیم در جایی که نهی به خود عبادت تعلق پیدا کرده باشد، اما در اینجا نهی «تعلق بأمْرِ خَارِجٍ عَنِ الْحُجِّ».

محقق خوئی(قده) در شرح‌شان می‌فرمایند اینجا نهی به خود حج تعلق پیدا می‌کند چرا شما می‌گوئید نهی «تعلق بأمْرِ خَارِجٍ عَنِ الْحُجِّ»؟! از مرحوم سید می‌توان این‌گونه دفاع کرد که در باب نهی از عبادات می‌گویند اگر نهی به خود عبادت تعلق پیدا کرد مثلاً حضرت فرمود: «لَا تُصَلِّ فِی وَبَرٍ مَا لَا یُؤْکَلُ لَحْمُهُ»، اینجا اگر انجام دادیم فاسد می‌شود، اما در ما نحن فیه حضرت نمی‌فرماید: «لَا تُحِجَّ»، بلکه در اینجا عنوان مزاحمت یک عنوان خارج از حج است و سید(قده) می‌خواهد این را بگوید که نهی به نفس الحج تعلق پیدا نکرده است، بلکه حَجِّ که عنوان مزاحم را دارد و «فِی فَرْضِ الْمَزَاحِمَةِ» است نه به خود حج. لذا این اشکال به مرحوم سید به نظر ما وارد نیست هرچند محقق خوئی(قده) بسیار محکم می‌فرماید: چرا سید این حرف را زده، نهی به خود حج تعلق پیدا می‌کند.^[5]

دلیل مرحوم سید بر عدم اجزاء

مرحوم سید می‌فرماید: دلیل ما بر عدم اجزاء این اشکال را دارد؛ یعنی اگر بگوئیم امر به واجب اهم مقتضی نهی از این حج است و نهی در عبادات موجب فساد است، می‌گویند هر دو مقدمه‌اش به نظر ما باطل است. می‌گوئیم جناب سید پس به چه دلیل شما قائل به عدم اجزاء هستید؟ می‌گوید: «لأن الأمر بالحج مشروط بعدم المانع»؛ یعنی همان قدرت شرعی؛ یعنی در اینجا حج منوط به قدرت شرعی است و وقتی منوط به قدرت شرعی شد، وقتی واجب اهم آمد مانع می‌آید و مانع که آمد اصلاً امری نسبت به حج وجود ندارد. اینکه ما می‌گوئیم الآن اگر آن واجب اهم را انجام نداد و حج را انجام داد، این حج دیگر امر ندارد تا بخواهیم

قدرت شرعیه به این معناست که شارع بگوید: این فعل در صورتی برای من مطلوب است که واجب اهمی مزاحم آن نباشد و اگر واجب اهمی مزاحم بود اصلاً این مطلوبیت ندارد و مأمور به نیست. گاهی اوقات قدرت شرعیه را معنا می‌کنند به قدرتی که در متعلق خطاب بحث شده که این یک معنای ساده برای قدرت شرعیه است. قدرت شرعیه یک وقت می‌گوئیم شارع صلاة را مطلقاً واجب کرده؛ خواه واجب اهم مزاحم داشته باشد یا نداشته باشد، می‌گوئیم اینجا مشروط به قدرت شرعیه نیست، اما اگر شارع گفت: من این را واجب می‌کنم مشروط به این که مزاحم با یک حرامی نباشد اگر مزاحمت با حرامی داشت این دیگر وجوب ندارد.

محقق نائینی (قده) در کتاب فوائد الاصول می‌گوید: ترتب در باب حج جریان ندارد؛ یعنی اگر ما ترتب هم بپذیریم در جاهای دیگر جریان دارد، اما در باب حج جریان ندارد؛ چون حج مشروط به قدرت شرعیه است و وقتی مشروط به قدرت شرعیه است، اگر حج با یک واجب اهمی مزاحمت کرد، به این معناست که این شخص شرعاً قدرت بر انجام حج ندارد، شارع گفته برو آن واجب اهم را انجام بده، برو آن محرم اهم را ترک کن، پس شرعاً قدرت شرعیه ندارد، پس امری نداریم و وقتی امری نداریم ترتب بی‌معناست؛ زیرا ترتب در جایی است که عند عصیان الآخر آن مهم امر داشته و وجوب مهم و مطلوبیتش به قوت خودش باقی باشد، اما اینجا امری وجود ندارد. نظیر آن سخن مرحوم نائینی را مرحوم سید هم در اینجا دارد، منتهی تصریح به قدرت شرعیه نمی‌کند، بلکه می‌گوید: «لأن الامر مشروط بعدم المانع»، اما در مفروض مسئله این است که اینجا مانع وجود دارد و واجب اهم و یا محرم اهم مانع است.

جمع‌بندی بحث

بنابراین مرحوم سید که قائل به این است که اجزاء نیست، از این راه وارد شده و در نتیجه بحث مبنایی می‌شود. لذا کسی که قائل به اعتبار قدرت شرعیه در حج است، در اینجا اصلاً مجالی برای تزام نمی‌ماند؛ زیرا وقتی واجب اهم دیگری به میدان آمد موضوع وجوب حج از بین می‌رود؛ زیرا با آمدن واجب اهم، قدرت شرعیه که در موضوع حج است از بین می‌رود؛ یعنی طبق این مبنا در حج هم استطاعت را مطرح می‌کنیم و هم قدرت شرعیه را. پس وقتی واجب اهم آمد قدرت شرعیه ندارد و وقتی قدرت شرعیه نداشت موضوع وجوبیه ندارد و تزام اصلاً معنا ندارد.

اما کسی که قائل به عدم اعتبار قدرت شرعیه بوده و می‌گوید: حج نیز مثل سایر واجبات است و مشروط به قدرت شرعیه نیست، مثل مرحوم امام، محقق خوئی و مرحوم والد ما و خود ما (که مکرر گفتیم در باب حج یک اشتباهی شده بین استطاعت شرعیه و قدرت شرعیه که ما قائل به استطاعت شرعیه هستیم نه قدرت شرعیه)، وقتی قائل به قدرت شرعیه نشدیم در اینجا مسئله در باب تزام می‌آید.

لذا مرحوم سید در اینجا سخنی از استقرار و عدم استقرار به میان نیاورد، اما محور را روی استقرار و عدم استقرار آورده است، عدم استقرار یعنی امسال که می‌خواهد به حج برود همین امسال یک واجب اهم مزاحم است که این واجب اهم نمی‌گذارد موضوع وجوب حج درست شود. پس امری نداریم و تزام معنا ندارد، اما اگر حج قبلاً بر او استقرار پیدا کرده و سال‌های قبل بر او واجب شده، امسال که می‌خواهد برود، یک واجب اهمی به میدان می‌آید و این واجب اهم نمی‌تواند آن وجوب سابق را از بین ببرد، آن وجوب سابق الآن به قوت خودش باقی است. نهایتاً مرحوم سید در اینجا تزام را می‌پذیرد و می‌گوید: اگر آن واجب اهم را انجام داد که هیچ و اگر واجب اهم را ترک کرد و مهم را (که خود حج است) انجام داد، ما روی قاعده تزام و ترتب قائل به اجزاء می‌شویم.

بنابراین مرحوم سید بین صورت استقرار و صورت عدم استقرار فرق می‌گذارد. سید(قده) می‌گوید: این وجوب قبلاً آمده و بر ذمه این شخص هم مستقر شده و این هم به هر نحوی هست باید انجام بدهد، در فرض قبلی وجود مزاحم مانع از انعقاد وجوب حج است و اصلاً نمی‌گذارد وجوب حج بیاید که در این صورت مزاحم و ترتب هیچ کدام از اینها معنا ندارد، اما در فرض استقرار فرض ما این است که وجوب قبلاً آمده و حال که وجوب آمده امسال می‌خواهد حج برود، امسال یک واجب هم می‌آید، در اینجا این وجوب به قوت خودش باقی است و مسئله مزاحم و مسئله ترتب اینجا هست.

کسانی که قدرت شرعی را معتبر نمی‌دانند، اصلاً تفصیل نمی‌دهند و می‌گویند قدرت شرعی در وجوب حج معتبر نیست، «الحج واجب، سواءً كان مزاحماً لواجب آخر أم لا»؛ اعم از این که مزاحم قبل یا بعد باشد، حج وجوبش می‌آید، نهایتاً اگر واجب دیگر اهم بود، تکلیف این است که شما اهم را عقلاً انجام بدهید و اگر انجام ندادید و عصیان کردید و این مهم را انجام دادید این به نحو مزاحم و ترتب تصحیح می‌شود و مسئله اجزا اینجا برقرار است. لذا اصلاً بنا بر اینکه کسی قدرت شرعی را قائل نباشد «لا مجال للتفصيل بين الاستقرار و عدم الاستقرار»، آنجا هم گفتیم لا مجال برای فرق بین اینکه این واجب قبل یا بعد باشد.

نتیجه این شد که بنا بر عدم اعتبار قدرت شرعی مجالی برای تفصیل نیست، اما بنا بر اینکه ما قدرت شرعی را معتبر بدانیم این تفصیلی که مرحوم سید فرموده تفصیل درستی است.

نکته شایان ذکر آن است که محقق عراقی(قده) در اینجا یک حاشیه‌ی مفصلی دارد که مورد بررسی قرار خواهیم داد. این بحث مزاحمت حج با یک واجب اهم یا محرم اهم بحثی مبتلا به است، همان چند سالی که حج تعطیل شد آنجا بحث بود که اینهایی که مستطیع‌اند این حج برایشان مستقر می‌شود یا نه؟ اصلاً الآن استطاعت ندارند با این مزاحمت با یک محرم، چون محرم اهم آنجا این بود که موجب وهن اسلام می‌شد، فقها اینطور بیان می‌کردند که اگر کسی آن سال به حج برود موجب وهن اسلام است، کسانی که قبلاً برایشان مستقر بوده یا نبوده، طبق فتوای مرحوم سید یا این مبنایی که ما عرض کردیم خیلی بحث کاربردی است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. تحرير الوسيلة، ج 1، ص: 381، مسئله 45.

[2]. «لكن في الدروس - بعد أن ذكر الشرائط وإطلاق الأصحاب عدم الاجزاء لو حج فاقدها - قال: «و عندي لو تكلف المريض المعضوب و الممنوع بالعدو و يضيق الوقت أجزاء، لأن ذلك من باب تحصيل الشرط، فإنه لا يجب، و لو حصله وجب و أجزاء، نعم لو أدى ذلك إلى إضرار بالنفس يحرم إنزاله و قارن بعض المناسك احتمال عدم الاجزاء» و في كشف اللثام كما في الدروس، و كأنه يشير بذلك إلى أن هذه الشروط تنقسم إلى ما ليس فيه اختيار للعبد كالبلوغ و العقل و الحرية، و هذه لا يمكن تحصيلها و لا يتصور إجزاء الحج بدونها.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج 17، ص: 287 - 288.

[3]. «إذا حج مع استلزامه لترك واجب أو ارتكاب محرم لم يجزه عن حجة الإسلام و إن اجتمع سائر الشرائط لا لأن الأمر بالشئ نهي عن ضده لمنعه أولاً و منع بطلان العمل بهذا النهي ثانياً لأن النهي متعلق بأمر خارج بل لأن الأمر مشروط بعدم المانع و وجوب ذلك الواجب مانع و كذلك النهي المتعلق بذلك المحرم مانع و معه لا أمر بالحج نعم لو كان الحج مستقراً عليه و توقف الإتيان به على ترك واجب أو فعل حرام دخل في تلك المسألة و أمكن أن يقال بالإجزاء لما ذكر من منع اقتضاء الأمر بشئ للنهي عن ضده و منع كون النهي المتعلق بأمر خارج موجباً للبطلان.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج 2، ص: 457، مسئله 66.

[4]. «لو استلزم الذهاب إلى الحج تلف مال له في بلده معتد به بحيث يكون تحمله حرجاً عليه لم يجب، و لو استلزم ترك واجب أهم منه أو حرام كذلك يقدم الأهم، لكن إذا خالف و حج صح و أجزاءه عن حجة الإسلام، و لو كان في الطريق ظالم لا يندفع إلا بالمال فان كان مانعاً عن العبور و لم يكن السرب مخلى عرفاً و لكن يمكن تخليته بالمال لا يجب، و إن لم يكن كذلك لكن يأخذ

من كل عابر شيئاً يجب إلا إذا كان دفعه حرجياً.» تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 380، مسئلة 43.

[5]. «و أما لو فرض تعلقه بالضد الخاص فالنهي متعلق بنفس الحجّ لا بأمر خارج.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج26، ص: 186.